



Sheikh Mohammad Hassan Vakili

**درسنامه توحید قرآنی یا وحدت وجود (۴) برداشتهای غلط از
وحدت وجود، وحدت در کثرت در نفس و قوا**

تاریخ انتشار: سه شنبه ۱۹ ذی الحجه ۱۴۳۵

مَبْعَدُ الْعَالَمِ

حَقّاً و تحقیقاً ما نمی‌توانیم وحدت و وحدانیت خودمان را انکار کنیم؛ و ایضاً در عین حال، این تعدّد و تعین و تکثر قوا امری است غیر قابل تردید... وحدت ما در این افعال و قوا به جای خود باقی است. بنابراین قوای باطنیه ما، خود ماست در آن ظهورات؛ و قوای ظاهریه ما مثل دیدن و شنیدن ما نیز خود ماست در این ظهورات.

تعدّد در قوای ما که موجب عُزَلت گردد غلط است. وحدت است که در مظاهر و مجالی خود ظهور و تجلی کرده است؛ همچنین است این امر راجع به حضرت سبحان: خود اوست نه غیر او که در این آیینه‌ها و مظاهر و مجالی ظهور نموده است. تعدّدی که مستلزم عزلت شود غلط است؛ وحدت است در کثرت، وحدت حقیقی در کثرت اعتباری

فهرست

- ۱-۱- درسنامه توحید قرآنی یا وحدت وجود (۴) برداشتهای غلط از وحدت وجود، وحدت در کثرت در نفس و قوا
- ۱-۱-۱- تفسیرهای غلط «وحدت وجود» یا «وجود رابط معلول»
- ۱-۲- توضیحی درباره نظریه وحدت شخصی وجود
- ۲-۱- وحدت در کثرت نفس، آیتی برای توحید
- ۲-۲- کلام مرحوم علامه طهرانی قدس سره و علامه حسن زاده مدظله در این مسأله
- ۲-۳- کثرت نفس شوون وی می‌باشند
- ۲-۴- تفاوت اول رابطه خالق و مخلوق با رابطه نفس و ادراکات
- ۴-۱- مثالی دقیق‌تر؛ قوه حافظه و عملیات یادآوری
- ۲-۵- تفاوت دوم رابطه خالق و مخلوق با نفس و ادراکات
- ۱-۳- نمونه‌هایی دیگر از مثالهای عرفا

درسنامه توحید قرآنی یا وحدت وجود (۴) برداشتهای غلط از وحدت وجود، وحدت در کثرت در نفس و قوا

در درس قبل گذشت که متاسفانه نظریه وحدت وجود - که از عالیترین اکتشافات عقل بشری است و به وسیله آن ارزشمندترین هدیه قرآن و عترت؛ یعنی توحید خداوند متعال تفسیر می‌شود - با برداشتهایی بسیار سطحی و خطا روبرو شده است که باید پیشاپیش آن برداشتهای غلط تذکر داده شود.

تفسیرهای غلط «وحدت وجود» یا «وجود رابط معلول»

یکی از اساتید معظم فلسفه در آغاز فصل توضیح این نظریه در این باره می‌فرماید:

«حقیقت این است که درک عمیق این نظریه دشوار است. بنابراین، برای پیشگیری از هرگونه سوء برداشتی، پیشاپیش گوشزد می‌کنیم که نظریه وجود رابط معلول و نتیجه آن، که وحدت شخصی وجود است:

۱. نه مستلزم انکار مخلوقات و ممکنات است به این معنا که آنها معدوم باشند

۲. یا به این معنا که هر شیئی واجب بالذات باشد

۳. یا به این معنا که ممکنات صرفاً اموری متنزع از وجود واجب بالذات باشند

۴. یا به این معنا که عین واجب بالذات باشند

۵. یا اینکه ممکنات جزء واجب بالذات باشند

۶. و نه مستلزم این است که واجب بالذات در ممکنات حلول کرده باشد

۷. یا اینکه واجب بالذات به منزله روح باشد و ممکنات به منزله جسم او

۸. یا اینکه واجب بالذات همان کل جهان، یعنی مجموع ممکنات، باشد نه واقعیتی علی جدّه

۹. یا اینکه واجب بالذات صرفاً امری متنزع از وجود ممکنات باشد.

همة این شقوق، از دیدگاه همه عرفا و فلاسفه مسلمان و بویژه از نظر صدرالمتألهین، عقلاً باطل و شرعاً کفر است.

بلکه دستاورد نظریه وجود رابط معلول جز این نیست که هر ممکن بالذات و مخلوق و معلولی شأنی از شئون واجب بالذات است به این معنا که حیثیتی ندارد جز حکایت از او، مقامی ندارد جز مقام آینه و آیتی که او را نشان می‌دهد؛ در یک کلام؛ تعبیر «واجب بالذات و ممکنات» مترادف است با تعبیر «خدا و آیات خدا» یا «خدا و خدا نماها».

پس اگر خواننده این مطلب گمان کند که نظریه وجود رابط به یکی از شقوق مذکور منجر می‌شود، بی‌تردید، این نظریه را فهم نکرده است یا به این سبب که نگارنده در توضیح آن قصور داشته است و یا به این سبب

که خواننده عمق توضیح را درنیافته است.» (استاد عبودیت، درآمدی بر نظام حکمت صدرائی، ج ۱، ص ۱۹۹ و ۲۰۰، با مختصری تغییر)

به بیان دیگر در این نظریه:

۱. هم خداوند و هم مخلوقات هر دو واقعیند

۲. و در عین حال خالق واجب الوجود و مستقل و غنی است

۳. و مخلوق ممکن الوجود و رابط و محتاج است.

هر تفسیری که سبب شود یکی از این سه گزاره از دست برود؛ مانند آنکه:

۱. خالق و مخلوق هر دو یا یکی معدوم و غیرواقعی باشند

۲. یا مخلوق تا افق خالق بالا رفته و واجب گردد

۳. یا خالق به افق مخلوق فرو آمده و ممکن گردد،

مسئلاً تفسیری خطا خواهد بود و منظور معتقدان این نظریه نمی‌باشد.

توضیحی درباره نظریه وحدت شخصی وجود

در اینجا فعلاً در مقام اثبات عقلی یا شرح دقیق این نظریه نیستیم؛ زیرا شرح و اثبات آن مربوط به علم عرفان نظری بوده و مباحثی تخصصی را می‌طلبد که از توان این متن کوتاه خارج است و برای این جهت باید به کتب فلسفی یا عرفان نظری مراجعه نمود که عرفا و حکما در شرح ابعاد مختلف این مسأله حفاً غوغا نموده‌اند و امروزه نیز به لطف الهی کتابهای متعددی نگاشته شده که با بیانهای مختلف و روان به شرح و اثبات توحید قرآنی پرداخته و این حقیقت را روشن ساخته‌اند (به عنوان نمونه به کتابهایی چون آشنائی با مجموعه عرفان اسلامی، اصول و مبانی عرفان نظری، حکمت عرفانی، درآمدی بر نظام حکمت متعالیه مراجعه نمائید).

غرض در اینجا ارائه دورنمایی از این نظریه است که فقط بتواند سوء تفاهم‌های برخی از مخالفان معارف الهی را - خصوصاً برخی از تفکرات نوظهور را - برطرف نماید.

وحدت در کثرت نفس، آیتی برای توحید

در درس قبل نمونه‌های مختلفی از وحدت در کثرت را مرور نمودیم که هیچ کدام نمی‌توانست مسأله توحید و نسبت خالق و مخلوق را حل نماید؛ چون مثالهای مزبور همه از سنخ امور جسمانی بودند و در عالم اجسام نمونه‌ای برای مسأله توحید یافت نمی‌شود. اما حکمای صدرائی و عرفا نمونه‌ای دیگر را از این دست در عالم مجردات یافته‌اند که در راستای فهم این حقیقت کمکهای شایانی می‌تواند بنماید.

به اعتقاد عرفا بهترین مثالی که در نزد ما برای نسبت خالق و مخلوق وجود دارد - والبته باز هم از جهاتی ناقص است - نسبت نفس ما به قوا و ادراکاتش می‌باشد (الفتوحات المکیة، جلد ۲، ص ۴۵۹، الاسفار الأربعة، ج ۷، ص ۲۵۵ و ۲۵۶؛ ج ۸، ص ۲۲۳). در حقیقت نفس ما تنها راه نفوذ ما به عالم ماورای محسوسات است و تامل در آن افقهای جدیدی را در برابر ما می‌گشاید و مثال نفس مثالی از عالمی وراى عالم اجسام است.

اگر خوب تامل کنیم قوا و ادراکات ما از ما بیرون نیست و هیچ استقلالی نسبت به ما ندارد و با ما یکی است و در عین حال ما حقیقتی هستیم وراى این قوا و ادراکات. به این دو عبارت که از دو تن از بزرگان عرصه معرفت است با دقت تأمل توجه نمائید.

کلام مرحوم علامه طهرانی قدس سره و علامه حسن زاده مدظله در این مسأله

مرحوم علامه طهرانی قدس سره می‌فرماید:

«مثال روشن آن انسان است با قوای باطنیه و قوای ظاهریه آن. نفس ناطقه هر فرد از افراد بشر دارای حسّ مشترك و قوای مفکره و واهمه و حافظه، و دارای حسّ باصره و سامعه و شامه می‌باشد. این قوا همگی از جهت وحدت، عین نفس ناطقه بوده و واحد هستند؛ ولیکن به اعتبار تعینات و ظهورات بدینگونه متعین و ظاهر شده‌اند.

حقاً و تحقیقاً ما نمی‌توانیم وحدت و وحدانیت خودمان را انکار کنیم؛ و ایضاً در عین حال، این تعدّد و تعین و تکثر قوا امری است غیر قابل تردید.

نفس وحدانی ما، به قوای باطنیه و آنگاه به قوای ظاهریه امر میکند و از ما بدین واسطه کارهائی سر میزند که دارای عنوان کثرات هستند؛ ولی در عین حال وحدت ما در این افعال و قوا به جای خود باقی است. بنابراین قوای باطنیه ما، خود ماست در آن ظهورات؛ و قوای ظاهریه ما مثل دیدن و شنیدن ما نیز خود ماست در این ظهورات.

تعدّد در قوای ما که موجب عزلت گردد غلط است. وحدت است که در مظاهر و مجالی خود ظهور و تجلی کرده است؛ همچنین است این امر راجع به حضرت سبحان: خود اوست نه غیر او که در این آینه‌ها و مظاهر و مجالی ظهور نموده است. تعدّدی که مستلزم عزلت شود غلط است؛ وحدت است در کثرت، وحدت حقیقی در کثرت اعتباری.» (الله‌شناسی، ج ۳، ص ۲۲۱ و ۲۲۲)

و حضرت علامه حسن‌زاده آملی مدظله‌العالی می‌فرماید:

«در مسئله ی وحدت وجود عرفانی و کیفیت وجودات نسبت به ذات حق، تامل در رؤیا خیلی مفید است.

شما در عالم رؤیا موجوداتی را می‌بینید که همه حیّ اند، راه می‌روند، حرف می‌زنند و... و در عین حال همه هم قائم به یک نفس اند. جهان کثرات هم همه قائم به یک وجود است و همانطور که صور رؤیایی حقیقتاً ظهور و تجلی وجود شما هستند و جدای از شما نیستند در عین حال که خود شما نیستند، موجودات هستی

نیز جدای از ذات حق نیستند و در عین حال، حق هم نیستند. حقیقت مسئله‌ی وحدت در کثرت و کثرت در وحدت هم همین است.» (در محضر استاد، ص ۸۸)

کثرات نفس شوون وی می‌باشند

در این مثالها می‌بینیم که اگر بخواهیم نسبت نفس با ادراکات و قوایش را در نموداری رسم کنیم نمی‌توانیم برای ادراکات نفس قسمتی را جدای از نفس هاشور بزنییم. ادراکات نفس وجودی مجزا و جدا ندارند. همه‌اش خود نفس است که با همه همراه است و در همه موجود است و حاضر و در عین حال از همه برتر و بالاتر. با همه و بی‌همه. داخل همه و خارج از همه.

در اینجا می‌بینیم که ما نوعی رابطه جدید میان دو چیز کشف نمودیم که در عین اینکه دوتا هستند یکی می‌باشند، ولی نسبتشان مانند جسم و مخلوق دوسویه نیست، بلکه یک سویه است؛ یعنی ادراکات در درون حیطة نفسند ولی نفس در حیطة ادراکات خلاصه نمی‌شود بلکه او مقام بلندی و علوی دارد که ادراکات را بدانجا راهی نیست.

به تعبیر دیگر ادراکات انسان چیزی اضافه بر اصل نفس و بیرون از وی نیست، خودش است که در درون خود تکثر یافته و در عین وحدتش کثرت‌دار گشته است. ادراکات نفس را محدود نمی‌سازد بلکه توسعه هم می‌بخشد.

چنین رابطه‌ای می‌تواند برای فهمی اجمالی از رابطه خالق و مخلوق راهگشا باشد. از رابطه کثرات نفس با نفس به رابطه شأن و ذی‌الشأن تعبیر می‌کنند که شأن از ذی‌الشأن هیچ استقلالی ندارد و در عین حال ذی‌الشأن از او کاملاً مستقل است.

تفاوت اول رابطه خالق و مخلوق با رابطه نفس و ادراکات

ولی باید دانست رابطه خالق و مخلوق باز هم به مراتب از این رابطه برتر است. زیرا علم و ادراکی که در ما هست با وجود آنکه عین ما است ولی افزوده‌ای است که با آمدنش نفس رشد نموده و بالا می‌رود و به اعتقاد خود حکما این علم بیرون به نفس انسان عطا می‌شود و اضافه می‌گردد، گرچه وقتی افزوده می‌شود مانند افزوده شدن رنگ به جسم نیست که در کنار جسم نشسته و با او یکی نمی‌شود بلکه واقعاً در عمق نفس نشسته و در درون آن جا گرفته و به تعبیر دیگر وجود نفس با آمدن توسعه یافته و وسعتش بیشتر میشود.

برای اینکه کمی به مثال خالق و مخلوق نزدیکتر گردیم می‌توان به مواردی مثال زد که می‌خواهیم چیزی را به یاد بیاوریم.

مثالی دقیق‌تر؛ قوه حافظه و عملیات یادآوری

فرض کنید گلی را قبلاً در بالای کوهی دیده‌اید و مدتی گذشته و تصویر آن از روی صفحه ذهن شما پاک گشته ولی در خزانه حافظه باقی مانده است. اکنون کسی آن گل و کوه را به شما یادآوری می‌کند. در این حال نفس

شما تصویری را که به ظاهر اثری از آن در نفس شما نیست ولی در اعماق حافظه نگهداری می‌شود بیرون کشیده و دوباره در صفحه نفس حاضر می‌نماید.

در اینجا گلی که در ذهن حاضر شده است؛ چیزی نیست که از بیرون نفس به آن افزوده شده باشد، بلکه همانست که از قبل در نفس بوده و الآن ظهور یافته و دوباره پس از مدتی در نفس غرق شده و پنهان می‌گردد. در اینجا نفس خودش است که در درون خود چیزی را از مرتبه‌ای به مرتبه‌ای سوق می‌دهد و بالا و پائین می‌برد و جالب اینجاست که وقتی که به درون نفس می‌رود کلاً گم می‌گردد و باز که به عرصه ظاهر نفس می‌آید شکل و رنگ و خصوصیاتش را باز می‌یابد.

در خزانه حافظه دهها چیز رنگارنگ و با صفات گوناگون هست ولی همه به آنجا که می‌رسند گوئی رنگ و شکلهای آن را می‌بازند و تنوع خود را از دست می‌دهند و انسان در آنجا هیچ کثرتی را حس نمی‌کند مگر زمانی که آن چیزها را دوباره از خزانه بیرون بیاورد و از کمون به ظهور بکشاند.

مسأله خلقت الهی از این جهت مثل کار حافظه است که چیزی از بیرون افزوده نمی‌شود و خداوند متعال خودش از عالم خزائن خود آنچه را از قبل دارد پائین فرستاده و در عالم خلق آشکار می‌نماید، گرچه عالم خلق هم در حیطة وجود خود اوست؛ چنانکه می‌فرماید: **وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ** (الحجر/۲۱) **أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ** (فصلت/۵۴)

تفاوت دوم رابطه خالق و مخلوق با نفس و ادراکات

البته باز هم ما با همه این تشبیه‌ها به نسبت حقیقی خالق و مخلوق راه پیدا نمی‌کنیم؛ زیرا نفس و همه خصوصیات آن متغیر است و حادث و ممکن و خداوند قدیم و ازلی و ثابت می‌باشد؛ ولی این قدر هست که با تأمل در نفس و افعال و قوا و ادراکات آن نوعی نسبت «وحدت در کثرت» را درک می‌کنیم که برای فهم مسأله توحید بسیار راهگشاست.

نمونه‌هایی دیگر از مثالهای عرفا

عرفا برای بیان این مسأله مثالهای بسیار دیگری نیز زده‌اند که هر کدام می‌خواهد نمونه‌ای از وحدت در کثرت بوده و نشان دهد کثرت محتاج به واحد بوده و قائم به آنست و واحد مستغنی از آن کثرت می‌باشد. ولی باید دانست که هر یک از این مثالها فقط از جهتی مطلب را نشان می‌دهد و نباید آن را مثالی جامع از همه جهات فرض کرد.

جمعی از مخالفان عرفان چون وجه شبه را در این مثالها گم کرده‌اند به برداشتهائی غلط از نظریه وحدت وجود دچار گشته‌اند که گاه کاملاً متناقض با این نظریه است.

در درس بعدی به بررسی مثالهای دیگری که عرفا در تبیین این حقیقت از آن استفاده نموده‌اند می‌پردازیم.